

# استعدادها و میلهای ویژه انسان

قسمت سوم

حجة الاسلام محمد حسن رحیمیان



منتهی می شوند همه آنها در عالم معنا به وحدت می رسند و به مبدأ هستی منتهی می گردند.

پس وجه اشتراک بین میلهای مشترک و میلهای ویژه این است که وجود آنها نشانه وجود حقیقت دیگری است خارج از وجود انسان و همانگونه که اگر غذایی در خارج وجود انسان وجود نداشته احساس گرسنگی و میل به غذا ممکن نبود، به همین نحو اگر امور غیرمادی نبود، میل و گرایش نسبت به آنها نیز در انسان امکان پذیر نبود. و اما وجه افتراق بین میلهای مشترک و میلهای ویژه آن است که تعدد و کثرت میلهای مشترک، انسان را به محورها و امور مادی متعدد و متکثر که ویژه تشخصات و تعینات مادی است پیوند می دهد ولی میلهای ویژه غیرمتمم تعدد آنها، انسان را به حقیقتی یگانه پیوند می بخشد و همچون چند دریچه ای که به فضای لایتناهی و روشن باز شده اند چشم دل را به نور هستی بیکرانه و کمال مطلق روشنی می بخشد.

حال به اجمال این استعدادها و میلهای ویژه را برمی شماریم و سپس به گوشه ای از نقش آنها در تکامل معنوی انسان می پردازیم تا آنچه گفتیم روشن تر شود. استعدادها و میلهای ویژه انسان تا آنجا که مورد شناخت و قبول قطعی قرار گرفته است به طور عمده عبارتند از:

## ۱- استعداد دانائی و حقیقت جوئی و آگاهی از هستی

انسان در حالی که از جهل و نادانی گریزان است و حتی در صورت جاهل بودن از پذیرفتن و اعتراف به آن اکراه دارد همواره مشتاق و مایل است همه چیز را بداند و از آگاهی بر هر چیزی لذت می برد حتی اگر آگاهی یا عدم آگاهی اش احیاناً در جهت مصالح مادی او نقش مثبت یا منفی نداشته باشد. پیشرفت انسان در تمام رشته های علوم از دستاوردهای این استعداد و میل ویژه است گرچه در برخی موارد و علوم داعی و انگیزه چیز دیگری مانند رسیدن به زندگی بهتر و جلب منفعت پادفع ضرر نیز در آنها دخیل باشد ولی در همان موارد هم اگر این استعداد و کشش وجود

گفتیم که در انسان مجموعه ای از میلهای وجود دارد که در آن میلهای با سایر حیوانات مشترک است و اصولاً میلهای و جاذبه ها عواملی هستند که موجودات جاندار را به جهان خارج از وجودشان پیوند می دهد و بوسیله آنها نیازهای خود را در جهت حفظ و بقا خود برآورده می کند مثل احساس گرسنگی و میل به غذا که موجود زنده را به طرف غذا و خوردن آن می کشاند و هیچ موجود زنده ای بدون این مجموعه از میلهای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.

در حیطه میلهای و جاذبه ها نیز انسان نسبت به سایر حیوانات وجه افتراق و تمایز دارد و علاوه بر میلهای مشترک، از مجموعه ای میلهای و استعدادهای ویژه نیز برخوردار است و همانگونه که حیات و زندگی حیوانی بدون وجود و کاربرد میلهای حیوانی ممکن نیست حیات و زندگی ویژه انسانی نیز بدون وجود آن کششهای ویژه امکان پذیر نیست. انسان بوسیله این میلهای و کششهای ویژه است که به جهان غیرمادی پیوند می خورد و وجود این نوع جاذبه ها است که انسان را به سوی کمالات والای معنوی سوق می دهد و او را بدینوسیله نیز بر سایر جانداران فضیلت و برتری می بخشد.

برخلاف میلهای مشترک که عامل پیوند به جهان ماده هستند و عقل با آنها همسویی بی قید و شرط نداشته و عامل بازدارنده و مهارکننده و وسیله شکستن حاکمیت و سلطه آنها در انسان است، در مورد میلهای و جاذبه های ویژه عقل با آنها همسو و همراه است و هر دو به صورت دو عامل مکمل یکدیگر بر اساس فضیلت انسان و وسیله پرواز او به سوی کمال لایتناهی می باشند. وجود این کششهای ویژه در انسان ضمن آن که نشانگر برجستگی و امتیاز انسان بر سایر حیوانات است، چون هیچگونه سنخیت و مجابستگی با جهان ماده ندارند و چون واقعیتی هستند غیر قابل انکار در درون هر انسان، وجود جهان دیگری که از سنخ طبیعت و ماده نیست را در ضمیر انسان به روشنی اثبات و آنچه را عقل در این زمینه با قلم استدلال ترسیم کرده بر صفحه قلب نگاشته و نقشی زنده و متحرک می بخشد.

با شکوفائی این استعدادها انسان هم به منزلت والای خود دست می یابد و هم از این رهگذر به جهان ماوراء طبیعت راه می یابد و به سوی بیکرلگی و هستی و خیر و زیبایی مطلق و معبود یکتا پرواز می کند. این کششها و میلهای گرچه از زاویه عالم کثرت متعدد می نمایند ولی از دیگر سو همچون کانالهای متعددی که به یک نقطه

نداشت این همه پشرفت چشمگیر حاصل نمی شد.

شکوفائی کامل این استعداد و اشباع این کشش در انسان توقف پذیر نیست تا آنجا که به درک حقیقت وجود نائل شود و آنگاه که انسان به این شکوفائی برسد حتی با دانائی بر موجودات مادی که در ذات خود محدودند و وابسته و ناقص و نیازمند و مخلوق... در آنها همچون آئینه ای خدا را می بینند که هستی و کمال مطلق است و غنی و قیوم بالذات و چنین می گوید که: «ما رأیت شیئاً الا وقد رأیت الله

بیان تضاد بین علم واقعی و دل بستگی به دنیا و اهداف مادی و تلازم بین علم و راه یافتن به سوی خدا در دو روایت ذیل قابل تأمل و دقت عمیق است:

عن النبی (ص):

«من ازداد فی العلم رشداً فلم یزد فی الدنیا زهداً لم یزد من الله الا بعداً»

(بخارج ۴/۳۷)

کسی که در علم رشد یابد و به موازات آن، زهد و وارستگی اش نسبت به دنیا (و

این کششها و میلها گرچه از زاویه عالم کثرت متعدد می نمایند ولی از دیگر سو همچون کانالهای متعددی که به یک نقطه منتهی می شوند همه آنها در عالم معنا به وحدت می رسند و به مبدأ هستی منتهی می گردند.

با شکوفائی این استعدادهای انسان هم به منزلت والای خود دست می یابد و هم از این رهگذر به جهان ماوراء طبیعت راه می یابد و به سوی بیکرانگی و هستی و خیر و زیبایی مطلق و معبود یکتا پرواز می کند.



مادیات که خلاف غایت علم که همان دستیابی به حقیقت هستی و کمال مطلق است) افزون نشود چنین رشد علمی جز به دوری او از خدا (که حقیقت مطلق است و غایت علم) نیفزوده است.

و در روایت دیگری فرماید:

«من از داد علماً ولم یزد هدی لم یزد من الله الا بعداً»

(مجموعه ورام/۲۲۰)

کسی که بر دانش خویش بیفزاید و به همان نسبت بر هدایتش افزوده نشود جز بر دوری خویش از خدا نیفزوده است.

اگر روشنی علم به هدایت و راه یافتن انسان به سوی حق نیاتجامد به معنی این است که علم و آگاهی که راه و کانال است به سوی حقیقت مطلق، آنگاه که از مجرای تکوینی خود خارج گردید و از آن زاویه گرفت هر چه پشتر زوّه فاصله اش با هدف بیشتر میشود و در این صورت فزونی و رشد علم جهت معکوس می یابد و انسان را از خدا دورتر می کند و بجای آنکه انسان در پرتو نور علم به نور حقیقت بپیوندد در جهل تاریکی که آلوده به افراط و تارکیهای مادی و نفسانی است محبوس و از حقیقت محجور می گردد و بدینگونه است که: «العلم هو الحجاب الاکبر» مصداقی بارز می یابد و دارنده چنین علمی در حقیقت جاهل است و در جهالت خویش هلاک می شود، در حالی که علم و دانائی اش او را سودی نبخشد. حضرت امیر(ع):

«ربّ عالم قد قتلته جهله و علمه معه لا ینفعه»

(تصارالحکم ۱۰۷)

چه بسا عالمی که جهلش موجب هلاکت او میشود در حالی که علم و دانشش او را سودی نرساند.

ادامه دارد

### نتیجه پیروی از هوای نفس

امام جواد(ع):

«مَنْ أَطَاعَ هَوَاهُ أَعْطَى عَدُوَّهُ مُنَاهُ».

(سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۸)

آنکس که از هوای نفس خود اطاعت نماید، آرزوهای دشمن خویش را برآورده است.

قبله و بعده و معه» هیچ چیز را ندیدم مگر آن که خدا را قبل و بعد و در آن دیدم. و از خدا چنان شکوفائی را در میل حقیقت جوئی خود می طلبید که: «اللهم ارنی الاشیاء كما هی».

پس انسان تحت تأثیر این میل شگرف و این کشش شگفت حقیقت هستی را می جوید و پیوند با او را می طلبد تا ضعفها و کاستی های خود را جبران کند و از آن مبدأ، عزت و قوت گیرد: «ایاک نستعین» و در این رهگذر اگر به علوم تجربی و مادی می گراید و اگر کوتاه نظرانه از آنها برای کسب عزت و قوت و بهبود زندگی خویش استعداد می کند ناآگاهانه مجذوب همان هستی مطلق و در طلب همان مبدأ عزت و قوت لایتنهائی است، گرچه به ظاهر آن را جحد و انکار نماید. چرا که حقیقت هستی جز او نیست و قوت و عزتی جز قوت و عزت او نیست و هر چه هست پرتوی از هستی او است.

این میل هر چه در انسان شکوفاتر و گسترده تر شود به موازات آن کیفیت خواسته ها و شعاع مطلوبها نیز متعالی تر و گسترده تر می شود و از آنجا که هدف غائی و مطلوب نهائی یعنی حقیقت هستی، مطلق و بی پایان است و محلم او نیز که بین ذات او است مطلق و لایتنهائی است. انسان در طریق آگاهی و پیوستن به سوی کمال دانائی راهی بی پایان فرا روی خویش دارد و هر چه یک گام در راه آگاهی بردارد در حقیقت گامی در جهت نزدیکتر شدن به کانون دانائی و نور هستی برداشته و به گرمی و روشنی بیشتری در جهت زندگی انسانی و حیات معنوی خویش دست یافته است و اگر جز این باشد و این میل تکوینی گرفتار کژری و انحراف شود و دانائی و علم در تنگنای افراط مادی و ظلمت هواهای نفسانی محبوس شود، هر چه به علم و دانائی انسان افزوده شود از حقیقت علم و روشنی دانائی دورتر میشود.